

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

نکته سوم که در فقه الحدیث این سه روایت اشاره می‌کنیم این است که حدیث لاتعاد هر چند ظاهراً اطلاق دارد و شامل می‌شود هم صورت عمد و هم صورت نسیان را ولی به حکم یک قرینه قطعی صورت عمد از تحت حدیث لاتعاد خارج است، حدیث لاتعاد می‌گوید اگر سهوا و نسیانا بعضی از اجزاء را اتیان نکرد اعاده لازم ندارد.

قرینه عقلی این است که از طرفی ادله اجزاء و شرائط غیر از پنج جزء رکنی دال بر جزئیت اینها است، «**القرآنۃ جز للصلاة**، **التشهد جزء للصلاة**» بدون شبهه جزء مرکب دخیل در غرض مولاست و الا اگر دخیل نمی‌بود که جزء نمی‌شد، لذا معنا ندارد مولایی که می‌گوید تشهد جزء نماز است و دخیل در غرض است بعداً بگوید اگر عمداً نیاوردی اشکال ندارد، اگر عمداً نیاوردی اشکال ندارد یعنی دخیل در غرض نیست، پس حدیث لاتعاد صورت عمد را نمی‌خواهد بیان کند که اگر سایر اجزاء را نیاوردی اشکال ندارد، چون در این صورت جزء نیست.

بنابراین حدیث لاتعاد به حکم قرینه عقلی نمی‌تواند صورت عمد را شامل شود لذا حدیث لاتعاد اختصاص دارد به صورت نسیان نه صورت عمد. فقه الحدیث این سه روایت تمام شد.

بعد از فقه الحدیث این سه روایت باید بین این سه طائفه روایت نسبت سنجی کنیم که بین این روایات چه نسبتی است؟ طائفه اول و دوم که با هم تنافی ندارند، طائفه اول می‌گفت هر کسی در نمازش چیزی زیاد کند اعاده واجب است چه زیادی عمدی و چه سهوی، طائفه دوم می‌گوید زیادی سهوی در نماز مبطل است، هر دو لسانشان اثباتی است و مشکلی ندارند، مشکل این دو طائفه با حدیث لاتعاد است، حدیث لاتعاد می‌گوید زیاده در ارکان فقط مبطل است در آن پنج مورد، و زیاده در غیر آن پنج مورد مبطل نیست، حدیث من زاد که طائفه اول بود می‌گوید زیاده مطلقاً مبطل است. مشهور می‌گویند بین آن دو طائفه و حدیث لاتعاد عموم من وجه است، دو تا دلیل داریم از جهتی هر کدام عام هستند و از جهتی با هم اجتماع دارند، دو جهت افتراق و یک ماده افتراق دارند، آقایان دو بیان برای عامین من وجه دارند:

بیان اول: می‌فرمایند حدیث لاتعاد مطلق و عام است، هم شامل زیاده می‌شود و هم شامل نقیصه، اخلال به اجزاء بود، ولی حدیث من زاد خاص است و فقط شامل زیاده می‌شود و به نقیصه کاری ندارد. از طرف دیگر حدیث من زاد از جهتی مطلق است می‌گوید اجزاء چه رکن باشند و چه رکن نباشند زیادی مضر است ولی حدیث لاتعاد خاص است و می‌گوید فقط زیادی و نقیصه در اجزاء رکنی مشکل دارد. ماده اجتماعشان زیادی غیر رکنی است، مثل تشهد و قرائت، که دو حدیث با هم تنافی دارند، حدیث لاتعاد می‌گوید زیادی غیر رکنی مبطل نیست و مشکل ندارد، حدیث من زاد می‌گوید نخیر شما تشهد را هم که زیاد کنی اعاده لازم است و مبطل است. در ماده اجتماع وظیفه چیست؟ ماده اجتماع را به حدیث من زاد بدهیم یا به حدیث لاتعاد بدهیم و یا به تعارض تساقط می‌کنند؟

بیان دوم: می‌گویند از طرفی حدیث من زاد مطلق است از این جهت که چه زیادی سهوی و چه زیادی عمدی باشد ولی گفتیم حدیث لاتعاد شامل زیاده و نقص عمدی نمی‌شود، و الا جزء از جزئیت ساقط می‌شود و فقط مربوط به زیاده و نقیصه سهوی است. از طرف دیگر حدیث لاتعاد عام و مطلق است و هم شامل زیادی و هم شامل نقیصه می‌شود ولی حدیث من زاد شامل نقیصه نمی‌شود و ربطی به نقیصه ندارد، ماده اجتماعشان زیادی سهوی غیر رکنی است، در زیادی سهوی غیر رکنی حدیث لاتعاد می‌گوید اشکال ندارد و اعاده لازم نیست حدیث «**من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده**» می‌گوید در زیادی سهوی غیر رکنی اعاده لازم است.

فعلاً بحث این است که بین حدیث «**من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده**» و حدیث لاتعاد نسبت عامین من وجه است، به ماده افتراق عمل می‌کنیم و مشکل ندارد، مهم ماده اجتماع است، زیادی سهوی در غیر ارکان، اینجا وظیفه چیست؟

محقق نائینی و محقق خوئی و جمعی از اصولیین می‌گویند در ماده اجتماع ترجیح با حدیث لاتعاد است، ما در ماده اجتماع به حدیث لاتعاد باید عمل کنیم و عملاً بگوییم زیادی سهوی در غیر ارکان مبطل نیست و به حدیث «**من زاد فی صلاته**» عمل نمی‌کنیم. وجه آن این است که آقایان ادعا می‌کنند حدیث لاتعاد حاکم است بر حدیث «**من زاد فی صلاته**»، و در باب

حکومت و ورود توضیح داده شد یا در سایر ابواب مناسب اگر دلیلی حاکم بر دلیل دیگر بود و ناظر بر او بود و او را تفسیر و توسعه و توضیح می‌کرد دلیل حاکم مقدم است بدون نسبت سنجی، اصلاً اینجا نسبت سنجیده نمی‌شود هر نسبتی بینشان باشد دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم است و حدیث لاتعاد حاکم بر «من زاد فی صلاته» است.^۲

بیان آقایان این است که می‌گویند ادله اجزاء و شرائط و موانع و قواطع نماز محکوم حدیث لاتعاد هستند و لاتعاد بر همه اینها حاکم است. مثلاً دلیل می‌گوید «التکلم مانع فی الصلاة»، اطلاق هم دارد چه سهوا و چه عمداً، «القهقهة والضحك قاطع فی الصلاة» چه عمداً و چه نسیاناً حدیث لاتعاد حکومت دارد بر این ادله و این ادله را تفسیر می‌کند و می‌گوید در صورتی است که عمداً باشد، ادله اجزاء و شرائط هم همین است، اطلاق دارد، چه عمداً و چه سهواً، حدیث لاتعاد بر این ادله حکومت دارد اگر قرائت را عمداً نیاموردی مضر است ولی نسیاناً اشکال ندارد. آقایان می‌گویند حدیث من زاد اشاره به اجزاء و شرائط است لذا حدیث لاتعاد بر حدیث من زاد هم حاکم است وقتی حاکم و مفسر او شد، حدیث من زاد می‌گوید زیادی به هر صورتی باشد مضر است چه رکن و چه غیر رکن باشد، ولی لاتعاد می‌گوید زیادی سهوی غیر رکنی مشکل ندارد پس حدیث لاتعاد حاکم بر حدیث «من زاد فی صلاته» شد و ماده اجتماع را به حدیث حاکم می‌دهیم و تعارض بر طرف می‌شود.

ما با مشهور در اینکه حدیث لاتعاد در ماده اجتماع مقدم بر حدیث من زاد است و ماده اجتماع را به حدیث لاتعاد می‌دهیم بحثی نداریم و قبول داریم ولی مهم این است که این وجهی که مشهور گفته‌اند قبول نیست بینشان حکومت نیست و اینها در رتبه واحد هستند.

۲ - کتاب الصلاة (للنائینی)؛ ج ۲، ص: ۱۹۵: «و لكن بعد ورود حدیث «لا تعاد» و حکومته على أدلة الاجزاء و الشرائط، يكون مقتضى القاعدة صحة الصلاة و عدم وجوب الإعادة، إذا كان المنسي غير الأركان لأن بقاء الجزء المنسي على جزئياته يستلزم الحكم بإعادة الصلاة و «لا تعاد» تنفي الإعادة، فلا بد من سقوط ذلك الجزء عن كونه جزء فحدیث «لا تعاد» بلازمه ينفي جزئية المنسي و يكون مخصصاً لما دلّ على جزئيته بقول مطلق، حتى في حال النسيان و يجعلها مقصورة بحال العمد، و ما يلحق به من الجهل. كل ذلك لأجل حكومة «لا تعاد» على الأدلة الأولية، و معلوم أن نتيجة كل حكومة هي التخصيص. فتحصل من جميع ما ذكرنا أن كل جزء أو شرط لازم من جزئياته أو شرطياته إعادة الصلاة ف «لا تعاد» تنفيه، و كل ما لا يلزم منه ذلك فهو باق على حاله، و غير مشمول لحدیث «لا تعاد» فهذا هو الضابط الكلي لمعرفة ما يندرج في حدیث «لا تعاد» و ما لا يندرج. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج ۱۸، ص: ۲۰: «و فيه أولاً: أن حدیث لا تعاد لكونه ناظراً إلى أدلة الاجزاء و الشرائط فهو حاكم عليها لا أنه معارض لها، و لا شك في أن إطلاق الدليل الحاكم مقدم على إطلاق الدليل المحكوم...».